

محمد رثوف حیدری *

چکیده

در حالی که شواهد از روند روبه رشد سرزمین زدایی و فراملی شدن در پاره‌ای از مناطق جهان حکایت می‌کند، قواعد و معمای سیاسی در خاورمیانه گویا مبتنی است بر اصل سرزمین محوری که به دوران مدرن مربوط می‌شود. این مقاله با رویکردی نوواقع‌گرایانه سعی در تحلیل جریانها، تحولات و وقایع این بخش از جهان دارد و بر این فرض تدوین شده است که نقش و جایگاه سرزمین محوری در منطقه هم‌اکنون و طی سالیان دور در قرن بیست و یکم ماندگار خواهد بود. استدلال اصلی مقاله ذکر این نکته اساسی است که هر دو روند سرزمین زدایی و بازسرزمینی شدن جریانها و حوادث در اولویت پایین تری نسبت به اصل کلاسیک و مدرن سرزمین محوری در خاورمیانه خواهد بود. وجود جغرافیا و حقایق جغرافیایی متمایز خاورمیانه در مقایسه با مناطق و نواحی دیگر به خصوص اتحادیه اروپا و آمریکای شمالی زمینه شکل‌گیری این مقاله در جهت دفاع از ماندگاری و تداوم اصل و نقش سرزمین محوری در رابطه با معادلات خاورمیانه است. البته در حالی که وجود و توسعه فرایندهای فراسرزمینی انکار نمی‌گردد، بازسرزمین‌سازی در این بخش از جهان به وسیله دولت - ملت‌ها اثبات خواهد گردید.

کلیدواژه‌ها: سرزمین محوری، سرزمین‌سازی، ژئوپلیتیک، سرزمین زدایی

* استادیار دانشگاه پیام نور - واحد کرمانشاه

این نکته از اهمیت اساسی برخوردار است که فهم قواعد ژئوپلیتیک و درک معادلات بین الملل طی سالیان آتی قرن بیست و یکم نیازمند در نظر داشتن تحول مفهوم سرزمین است؛ یعنی آنکه ما در دنیای سنتی گذشته که حکومتها به صورت انحصاری بر سرزمین خویش حکمرانی می کردند به سر نمی بریم، بلکه وارد دنیایی شده ایم که از پیچیدگیهای خاصی برخوردار است. در این دنیای جهانی شونده روزافزون که در آن بسیاری از پدیده ها و فرایندها همانند آلودگی هوا، تروریسم و سازمانهای فراملی مرز نمی شناسد، سخن گفتن از ژئوپلیتیک سنتی بی معناست، اما این بدان معنی نیست که ما دیگر شاهد تاثیر سرزمین نخواهیم بود. در ارتباط با خاورمیانه، ما با شرایط دیگری روبه رو می باشیم که وضعیت آن با مناطق دیگر کاملاً متفاوت است. در این بخش از جهان، روند جهانی شدن در ابتدای راه بوده و از آینده ای کاملاً مبهم به دلایل مقاومتهای فرهنگی - مذهبی و فقر فناورانه، برخوردار است. هنوز حکومتها در فضای سرزمینی این منطقه به نشان دادن تاثیرات قوی مصرند و بازیگران دولتی و غیردولتی دیگر ناگزیر به توجه و اهمیت به پدیده سرزمین و تمکین به قدرت حکومت هستند. ملتهای خاورمیانه نیز به رغم گذشت دهه هایی از روند جهانی شدن، تعلق و پیوند عاطفی و احساسی خود را با سرزمین قطع نکرده اند و حتی آنانی که در خارج از مرزهای این منطقه به سر می برند، به صورتهای مجازی و واقعی با بازنماییهای سرزمینی سعی در اثبات هویت ملی خویش دارند.

روش این مقاله توصیفی - تحلیلی و کار جمع آوری مطالب آن از طریق کتابخانه و اینترنت بوده است. رویکرد مقاله به جهانی شدن به همراه نگاهی آینده پژوهی، نوواقع گرایی بوده که از تاکید بیشتر بر حکومت سرزمینی نسبت به سایر دیدگاهها برخوردار است. در اینجا به نظر می رسد برخی مفاهیم ضرورت داشته باشد.

۱. **سرزمین:** کلمه سرزمین (Territory) از terra گرفته شده که لفظی لاتین بوده و به معنای زمین است. پیترهاگت بیان می کند که کلمه سرزمین در زبان انگلیسی معانی متعددی دارد، از این رو در آغاز کار، تعیین حدود این لغت مفید خواهد بود. معنای رایج

سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده به وسیله فرد، گروه، اقتصاد محلی یا حکومت است. همیشه سرزمین به معنای فضای اجتماعی محدوده شده‌ای است که به وسیله گروه‌های اجتماعی گوناگون و به دلیل پیامد راهبردهای سرزمین‌سازی اشغال و مورد استفاده واقع می‌گردد. هر شخصی سعی می‌کند به دلیل تمایلات غریزی که دارد حریم شخصی خود را حفظ نماید، ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمان است که شامل حکومت هم می‌شود. مفهوم سرزمین گرچه به نظر به صورت ساده انگارانه‌ای فقط به قلمرو حکومت تقلیل یافته است، ولی واقعیت آن است که به غیر از حکومت - ملت، گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی، و از نظر تاریخی قبیله‌ها، امپراتوری‌ها و جنبش‌های ضد استعماری نیز دارای سرزمین بوده و یا ادعاهای سرزمینی دارند. پس سرزمین بخشی از سیاره زمین است که دارای محدوده و به وسیله تشکیلات سیاسی کنترل می‌شود. ضمناً سرزمین دارای جمعیت بوده و مفهوم سرزمین بدون جمعیت ساکن، مورد نظر جغرافیای سیاسی و جغرافی دانان نیست.

۲. سرزمین محوری: از نظر روش شناختی، سرزمین محوری به درک روابط اجتماعی از طریق جغرافیای سرزمینی باز می‌گردد. روش سرزمینی به معنای فرمولیزه کردن مفاهیم، مسایل، فرضیه سازی، جمع‌آوری داده‌ها و تفسیر شواهد، نتیجه‌گیری در یک چارچوب فضایی که در کل سرزمین است، می‌باشد. بنابراین اکثریت جغرافی دانان اجتماعی و سیاسی، جهان را در شکل واحدهای سرزمینی مرزدار دیده‌اند. به هر حال روش‌شناسی سرزمین‌سازی به شناخت و تفسیر روابط اجتماعی - سیاسی از منظر و رهیافت دولت - ملت بر می‌گردد، به طوری که تحلیل مباحث در فضای بسته و سرزمینی انجام می‌گیرد.

۳. سرزمین‌زدایی و بازسرزمین‌سازی: سرزمین‌زدایی اصطلاحی است که به وسیله پل ویرلیو در گذشته ابداع و مساله پایان قرن بیستم شد. سرزمین‌زدایی نامی است که بیانگر کاهش اهمیت و قدرت سرزمین در زندگی روزمره می‌باشد؛ یعنی سرزمین دیگر واقعیت بدون مساله و پایدار همان گونه که در گذشته بود، نیست. ولی این تمام ماجرا نیست؛ سرزمین‌زدایی تنها یک روی سکه است، و روی دیگر آن بازسرزمین‌سازی است. در واقع ما با

سرزمین زدایی صرف روبه رو نیستیم، بلکه بخشی از جریانها و پدیده ها سرزمین زدایی می شوند. سرزمین و قلمرو عنصر جدایی ناپذیر تعاملات انسانی در تمام قرون گذشته بوده و برای قرنهای آینده باقی خواهد ماند؛ چراکه با غریزه (همان طور که آردری می گوید)، احساس، اقتصاد، سیاست و در کل فرهنگ انسان ارتباط مستقیم دارد.

۴. **جهانی شدن:** اصطلاح جهانی شدن ابتدا در اواسط دهه ۱۹۶۰ و سپس در اواسط دهه ۱۹۹۰ مورد استفاده عمومی واقع گردید. تعدادی محدود از پژوهشگران چیزی که در حال جریان بوده و اساساً جهان را بازسازی می نماید، رد می کنند. جهانی شدن تعامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وسیعی را در بین مکانها ایجاد نموده و جریانهای وسیع مردم، اطلاعات، کالا و سرمایه فراتر از مرزها را سبب شده است. ارتباطی مستقیم بین دو مفهوم جهانی شدن و سرزمین وجود دارد. همین رابطه براساس دیدگاههای گوناگون و البته متمایز تفسیر می گردد. درحالی که برخی همانند جهان گرایان معتقد به پایان تاثیرات سرزمین در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ما در دوران جهانی شدن و به طور کلی قرن بیست و یکم می باشند، عده ای نیز همانند واقع گرایان، برعکس، معتقدند که تحولی صورت نگرفته و سرزمین، ملت، دولت، حکومت و سایر بازیگران ژئوپلیتیک سنتی باقی مانده و ماندگار خواهند بود. تحول گرایان دارای دیدگاهی بینابین بوده و معتقد به تغییرات و تحولات اساسی در ترتیبات و الگوهای سیاسی- جغرافیایی زندگی انسانها می باشند، اما به طور کلی پایان و یا مرگ نقش سرزمین و دولت- ملتها را رد می نمایند. رویکرد این مقاله جغرافیایی بوده و با استفاده از دیدگاه نوواقع گرایی مفهوم سرزمین را تحلیل می نماید. شناخت جغرافیای متمایز و البته ویژه خاورمیانه که متأثر از جهانی شدن بوده، از اولویتهای جغرافیای سیاسی برای درک و فهم معادلات قرون آینده است.

سرزمین محوری یا جهان محوری در خاورمیانه (جغرافیای ویژه)

در ارتباط با هم زمانی فرا قلمروگرایی و قلمروسازی، زمانی جهانی شدن به معنای تغییر شکل جغرافیای اجتماعی است که اساساً طی نیم قرن گذشته آشکار شده است. جهان

۱۹۵۰ شناختی کم از مسافران هوایی، موشکهای بین قاره‌ای، ارتباطات ماهواره‌ای، پول جهانی، مراکز مالی فراساحلی یا بین ساحلی، شبکه‌های کامپیوتری یا سوراخ شدن ازن داشت. زمانی که جهانی شدن به معنای فراقلمروگرایی تعریف می‌شود، رشد جدید و مقیاس جدید از نظر تاریخی نیز بی سابقه می‌گردد. در مورد خاورمیانه، این دیدگاه بدین صورت است که سرزمین‌سازی در جغرافیای اجتماعی این بخش از جهان دارای امتیازی انحصاری همانند پنجاه سال پیش نیست. ما دیگر در یک جامعه سرزمینی منزوی زندگی نمی‌کنیم، بلکه فضاهای سرزمینی هم اکنون هم زیست بار وابسته به فضاهای جهانی هستند. دسترسی افراد در کشورهای خاورمیانه به اینترنت، ماهواره، مسافرت به کشورها، و رشد و توسعه گردشگری خارجی، از جمله این موارد است که در گذشته همانند آن وجود نداشت. البته اشتیاق به کشف چیزهای جدید- پیکربندی جدید جغرافیای اجتماعی- نباید ما را وادار به اغراق گویی در این زمینه کند. برخی محققان اغلب بیان می‌کنند که منطقه خاورمیانه، استثنایی سرزمینی برای روندها و فرایندهای جهانی شدن و آزادسازی بازار است. عده‌ای نیز بیان کرده‌اند که این منطقه جدا از روند جهانی شدن بوده و مالک نوعی جدایی‌گزینی فرهنگی است؛ یعنی به زعم آنان در سرزمینهای جنوب مثل کشورهای خاورمیانه هنوز قواعدی که بتوان نام جهانی شدن بر آن گذارد، وجود ندارد.

از دیدگاه یاد شده، در خاورمیانه هنوز جغرافیای قدیمی فضاهای سرزمینی بی معنا نشده است، بلکه برعکس، مکانهای سرزمینی، هویت‌های سرزمینی و دولت سرزمینی به نشان دادن تأثیرات بسیار مهم خود ادامه می‌دهد. بعید است افسانه مکان مصر در اقتصاد گردشگری بین‌المللی برای همیشه به وسیله برداشت مکانی از نسخه لاس وگاس جایگزین شود. گسترش و توسعه گردشگری در خاورمیانه از ۱۹۸۰ تا کنون و در بافت بزرگ تر اقتصاد جهانی، بعد از جنگ به صورت رو به رشد، به وسیله بازسرزمین‌سازی شکل یافته است. این گسترش معمولاً محصول تغییرات سیاسی حکومت محور بوده و با این عقیده به وجود آمده که عملی‌ترین وسیله برای این حکومتها جهت تقویت بازسرزمین‌سازی، گردشگری است. بازسرزمین‌سازی می‌تواند قدرت و نفوذ قانون‌گذاری حکومت، بازیگران اجتماعی و فراملی

دیگر را در زمینه کنترل بر داراییهای سرزمینی افزایش دهد. گردشگری در خاورمیانه ساختاری سیاسی پیوسته در حال تغییر بوده که محصول مبارزات بین حکومت، بازیگران فراملی و بازیگران اجتماعی دیگر در مورد کنترل بر جریانهای بین الملل، استفاده از فضا و بازنماییهای فرهنگی است. می توان اظهار داشت که هنوز در منطقه خاورمیانه تولید سرزمینی، سازوکارهای سرزمینی، اکولوژی سرزمینی و هویت سرزمینی در آغاز قرن بیست و یکم بسیار با اهمیت باقی مانده است. جهانی شدن انواع گوناگونی از واکنش فرهنگی را به دنبال دارد. به طور مثال، در حالی ایده، فرهنگ و ذائقه های غذایی غربی در خاورمیانه پخش شده که واکنشهای شدیدی را از جانب هویتهای ملی و مذهبی به همراه داشته است؛ یعنی در میان مردم خاورمیانه همکاری اقتصادی با غرب مناقشه برانگیز نیست ولی مساله، حاکمیت سیاسی و به خصوص فرهنگ مسلمانان و کشورهای اسلامی است که چالش برانگیز می باشد. در خاورمیانه ارزشها منبع بسیار مهمی برای هویت مردم منطقه محسوب می شود. برخلاف شرق آسیا، در خاورمیانه فرهنگ به حوزه امنیت گسترش یافته و مسایلی همانند دموکراسی گاه باعث بی ثباتی می گردد، این امر بیانگر آن است که در عصر جهانی شدن موانع فلسفی و آموزشی در منطقه هنوز با قدرت باقی مانده است.

مرزهای سرزمینی تاثیراتی قوی بر تبادل کالاها و گردش مردم دارد؛ نمونه آشکار آن دیوارهای ۶ متری در مرز فلسطین و اسرائیل و نیز حوادث ناگوار غیرانسانی است که با بسته شدن مرزهای مصر بر روی فلسطینیان غزه پیش آمد. در این زمینه دیوید نیومن با مثالی از مرز اسرائیل و فلسطین وارد بحث سرزمین سازی مجدد و سرزمین زدایی می شود. وی می گوید که «به استثنای برخی جریانها و ویژگیهای فرهنگی، آن هم تاحدودی کم، جهان شاهد سرزمین زدایی و به طور کلی تضعیف پیوند سرزمین و هویت ملی نمی گردد. در مقابل، نقشه سیاسی جهانی در حال سرزمین سازی مجدد است.» اسرائیل - فلسطین مثالی عالی از شکل بندیهای سرزمینی در حال جریان است که در پاسخ به واقعیتهای سیاسی و محیطی در حال تغییر می باشد. عقاید تقسیم و بخش بندی، مرکز گفتمان سرزمینی از دهه ۱۹۳۰ بوده و هسته مسایل سرزمینی باقی مانده است. به رغم وسعت محدود اسرائیل، گفتمان سرزمینی آن

به مقیاس جغرافیایی وسیعی تبدیل شده که ناشی از به شدت مناقشه آمیز بودن آن است. آزمایشگاههای سرزمینی کمی همانند مساله اسرائیل- فلسطین وجود دارد که شامل نشانه گذاریها در مرز (دیوار حائل ۶ متری)، مساله مالکیت و کنترل بر منابع (زمین، سکونت گاهها و شهرکها و آب) و نیز جریان جدایی گزینی و تقسیم بندی قومی و سکونت در بعد ملی یعنی عرب و اسرائیلی است که این موارد بیانگر رفتاری سرزمینی از مقیاسهای محلی، ملی و بین حکومتی می باشد. نام گذاری چشم اندازها در چارچوب عبری نمودن مکانهای فلسطینی، واقعیتی را بیان می کند که عمر یک نسل هنوز پایان نیافته که اسامی مکانهایشان به حقایق کار توگرافیکی و سرزمینی دیگری تغییر نام یافته اند. همچنین در محیط اسرائیلی- عرب، ایجاد شهرکها جهت مالکیت و کنترل سرزمینی یکی از موضوعات منازعه باقی مانده و نقش اساسی را در آینده [و به رغم جهانی شدن] در محدوده های سرزمینی بین فلسطینی ها و اسرائیلی بر عهده خواهد داشت؛ یعنی ادعاهایی را در آینده در مورد حاکمیت ایجاد خواهد کرد. همچنین، این گونه نیز بحث شده که سه ناحیه در زمان جهانی شدن وجود دارد که هنوز مسایل سرزمینی آن در شکل مدرنیته قابل فهم است. این در حالی است که این سه ناحیه؛ یعنی اسرائیل- فلسطین، قبرس و بالکان در همسایگی هارتلند سرزمین زدایی یعنی اتحادیه اروپایی هستند.

تولیدات مکانی بیشماری نیز هنوز محدود به بازارهای سرزمینی خاورمیانه باقی مانده است. سرزمینی بودن کالاهای کشاورزی و معدنی در همان زمان مقاومت زیادی داشته است که کالاهای فراسرزمینی مثل اطلاعات و ارتباطات همان کارکرد را نداشته اند. در حالی که دلار و ویزای آمریکایی تاحدودی جهانی و سیاره ای شده اند، تمامی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا از پول واحد ملی در یک حوزه سرزمینی مشخص استفاده می نمایند. تعدادی از مردم کشورهای این منطقه امروزه حسابهای بانکی شان را در یک شعبه محلی باز می کنند یا حتی با بانکها سروکار ندارند. همچنین بسیاری از موقعیتهای زندگی اجتماعی ما که در مناطقی همانند خاورمیانه زندگی می کنیم، در طول قرن بیست و یکم به شدت قلمروگرا باقی می ماند. به طور مثال، شبکه های ارتباطی مانند راه آهن و خطوط کشتیرانی به طور مشخص

وابسته به قلمرو باقی مانده است. به علاوه، مرزهای وابسته به قلمرو کماکان به طور مشخص تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر گردش تجارت کالا، سرمایه‌گذاری و مهاجرت دارد. در هیچ جای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد مرزهای باز همانند اتحادیه اروپا نیستیم و پیش‌بینی آینده جهانی بدون مرز در این بخش از جهان غیر منطقی به نظر می‌رسد. بسیاری از فرایندهای تولید هنوز وابسته به کالاهای خاص و محدود به یک کشور باقی مانده‌اند. پولهای رایج، کارتهای اعتباری و سایر انواع پول در یک فضای ارضی مشخص گردش محدودی دارند. از آنجایی که بسیاری از خدمات باید در محل ارائه شوند، بخش اعظم اقتصاد محلی باقی می‌ماند. حتی اگر موانع باقی مانده تجاری از میان برداشته شوند، تفاوتها در حساسی، مالیاتها، و معیارهای نظارت هنوز موانع گسترده‌تری را شکل خواهند داد. زبان، سنت و فرهنگ نیز کشورها را از هم جدا می‌سازند. تازمانی که این مساله صادق است، دولت-ملتها و مرزهایی که آنها نشانه‌گذاری می‌کنند، ناپدید نخواهد شد.

به رغم بازشدن مرزها در اروپای غربی، منطق سرزمینی جدایی و تقسیم و تحمیل سازی مرزها عنصری اساسی در نقشه سیاسی جهان باقی مانده است. تمامی مرزها در منطقه نتیجه منازعات بوده که برخی از آنها به صورت صلح آمیز در طی تاریخ حل و فصل شده‌اند، در حالی که برخی هنوز منبع منازعات در حال جریان هستند. این منطق هنوز در منازعات سرزمینی معاصر مثل ترکیه-عراق آشکار است. مشکلات جدایی و تقسیم در مورد اسرائیل-فلسطین و هند-پاکستان هم اساسی است. گفتمان مرز از سال ۲۰۰۳ به دلیل ساخت دیوار بین اسرائیل-کرانه غربی اهمیت دوچندانی یافته است. ساخت این دیوار به عنوان مانعی در مقابل ترور و حملات انتحاری توجیه شده است، ولی اکثریت آن را تلاشی در جهت تحمیل یک جانبه مرز فیزیکی و ایجاد جدایی‌گزینی بین فلسطینی‌ها و سرزمینشان می‌دانند. به هر حال، دیوارطوری ساخته شده که بسیاری از شهرکهای اسرائیلی در داخل اسرائیل قرار گیرند؛ بنابراین، دیوار ایجاد شکلی جدید از سرزمین است. روابط قدرت موجود نیز به گونه‌ای است که طرف قوی‌تر؛ یعنی اسرائیل، قادر است خطوط سرزمینی را تعیین کند؛ خطی که با توجه به منطق جمعیتی یا سیاسی تعیین حدود می‌نماید.

همچنین، اکنون در بیت المقدس فضا کاملاً قومی شده است، طوری که هر یک از فلسطینی ها و یا اسرائیلی ها- با وجود این حقیقت که مانعی فیزیکی در جهت جلوگیری از عبور و مرور وجود ندارد- از عبور از مرزهای داخل شهر ترس دارند، در نتیجه این عقیده نیز که جهانی شدن و فرایند صلح خاورمیانه باعث ایجاد منافع مادی و عقلانیت اقتصادی خواهد شد، به دلیل کم تخمینی احساسات ملی و اغراق در مورد تاثیرات صلح شکست خورده است. هنوز هم اکثر کشورهای منطقه دارای اختلافهای سرزمینی در دریا و خشکی می باشند؛ در خلیج فارس برخی کشورهای عربی با ایران و نیز با خود دچار این اختلافها شده اند، به گونه ای که حتی در پاره ای موارد در مورد موقعیت دریایی مرز به توافق نرسیده اند. با فرض گذشت دهه هایی از رشد آگاهیهای جمعی ناشی از گسترش روزافزون فناوریهای مرتبط با جهانی شدن در این منطقه، ما هنوز هم با تقویت مداوم ملی گرایی و سرزمین خواهی کشورهای منطقه مواجه می باشیم. ایراد ادعاهای مکرر امارات متحده عربی نسبت به تعلق جزایر سه گانه ایرانی به آن کشور و واکنشهای ملت- دولت و حتی علما و مراجع دینی، مثال آشکار این قضیه است. جهانی شدن، حتی در صورت وجود، محدود به بخشهای کوچکی از جهان است.

نکته دیگر آنکه معدود کشورهایی واقعاً تاجران بین المللی هستند. بیشتر کشورها قبل از هر چیز با تعداد انگشت شماری کشور دیگر، معمولاً با همسایه های خود، تجارت می کنند. اندکی کمتر از نصف صادرات آسیا و خاورمیانه به دیگر کشورهاست و نزدیک به سه پنجم واردات آسیا از منطقه می آید. از نظر سرمایه نیز بعید به نظر می رسد که تحرک و جابه جایی سرمایه، افزایش جریان سرمایه جهانی به سوی جهان سوم از جمله خاورمیانه و شمال آفریقا را موجب گردد. تفاوتهای فرهنگی- مذهبی که سبب نگرانی نسبت به امنیت سرمایه گذاران در مورد سرمایه آنها شده، دلیل این نابرابری می باشد؛ یعنی صحیح نیست که فکر کنیم سرمایه از هفت دولت آزاد است؛ بخصوص در ارتباط با مناطقی همانند خاورمیانه که دارای مشکلات اساسی در زمینه جذب آن می باشد. آمارهای زیر در این زمینه قابل توجه است:

ظرف سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، کشورهای در حال توسعه بر روی هم حدود ۳۱ درصد کل موجودی جهانی سرمایه گذاری مستقیم خارجی را دریافت کردند. این سرمایه گذاری به طور عمده در مناطق خاصی تمرکز یافته بود: آفریقا ۱/۷ درصد، آسیای باختر ۰/۸ درصد و آسیای خاوری، جنوبی و جنوب خاوری ۱۸/۸ درصد. به علاوه در اوایل دهه ۱۹۹۰، فقط ده کشور ۶۸ درصد سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در جهان سوم به خود اختصاص دادند. این کشورها عبارت بودند از: مکزیک، سنگاپور، برزیل، چین، هنگ کنگ، مالزی، مصر، آرژانتین، تایلند و تایوان. هرست و تامپسون برآورد کردند که در اوایل دهه ۱۹۹۰ حدود ۲۸ درصد جمعیت جهان ۹۱ درصد سرمایه گذاری مستقیم خارجی را دریافت کردند. در واقع، بخش اعظم سرمایه گذاری نسبتاً غیرمتحرک یا غیرقابل جابه جایی است و به همین دلیل عمده است که کشورهای خاورمیانه از لحاظ جریان سرمایه جهانی در حاشیه قرار گرفته اند.

ناابری در دنیای اینترنت نیز وجود دارد. در حالی که دسترسی به اینترنت توزیع جغرافیایی شناخته شده ای را به نمایش می گذارد، ۹۰ درصد از کل اینترنت در کشورهای توسعه یافته که تقریباً ۱۶ درصد از جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، قرار دارد. جهانی شدن در نقاط مختلف به یک اندازه تحقق نیافته است. در مجموع کاهش اهمیت مسافت و مرزهای جغرافیایی در آمریکای شمالی، حاشیه اقیانوس آرام و اروپا به مراتب بیش از صحرای آفریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی بوده است. از نظر گردشگری نیز در حالی جریانهای گردشگری بین المللی به منطقه هیچ گاه بیش از ۷ درصد نبوده، طی دو دهه و نیم گذشته تشویق به توسعه گردشگری یکی از اصلی ترین عناصر راهبردهای توسعه اقتصادی کشورهای منطقه بوده است. موج گردشگری بین المللی فرصتی را برای این کشورها فراهم کرده تا در جریانهای جهانی سرمایه و بازرگانی ادغام شوند، در حالی که درجه مهمی از کنترل را بر این جریان حفظ کنند. طی دو دهه گذشته حکومتهای خاورمیانه در صدد بهره برداری ظرفیتهای شان از کنترل سرزمینی بوده اند تا توسعه اقتصاد ملی را ممکن ساخته و درآمدهای حاصل از توسعه گردشگری را نیز داشته باشند، اما این ظرفیت گاه به وسیله بازیگران اجتماعی که در پی شکل دهی به توسعه گردشگری بوده اند مورد چالش قرار گرفته است.

حکومت در خاورمیانه و فرآیند جهانی شدن

بخش وسیعی از ادبیات جهانی شدن به وجود و تداوم حکومت بر می‌گردد. جره فی می‌گوید که «جهانی شدن به مرکز محوری حکومت از نظر تئوریک پایان داده است.» کینجی اوهمای نیز به زائد بودن حکومت در عصر جهانی شدن باور دارد. به هر حال، به نظر برخی از محققان حکومت به مثابه یک بازیگر توان خود را در سازماندهی زندگی اجتماعی از دست داده است، اما برخی نیز زمان جهانی شدن را دوره تداوم و حتی تقویت فرایندهای دولت-ملت سازی می‌دانند. همچنین طرفداران فراملی شدن معتقد به بازسازی دولت-ملت هستند؛ یعنی افراد و مردمان ملی باقی مانده از ارزشهای جهانی و شیوه زندگی جهانی نیز سهم می‌برند.

ملتهای جهان سوم در خاورمیانه و شمال آفریقا که خاطره مبارزات استقلال طلبانه هنوز در خاطره جمعی شان زنده است، همچنان از حاکمیت ملی و یک پارچگی ارضی کشورهای خود دفاع می‌کنند. جنگ و آمادگی مداوم برای جنگ، چندپارگی سیاسی، تنوع فرهنگی در این مناطق، و شکاف عظیم بین آنها و پیشرفته ترین دولتها همچنان اساسی ترین ویژگیهای نظام جهانی معاصر به شمار می‌آیند. این کشورها حافظ قدرتمند استقلال شان در سیاست خارجی و اغلب دارای ایدئولوژی های ملی و قوی در رد آنچه که آنگلو آمریکایی است، هستند. این کشورها که شامل ایران، الجزایر، ترکیه و... می‌شود، به صورت مجهز وارد اقتصاد جهانی می‌شوند. به علاوه، جهانی شدن تاکنون مرگ کشورها را در هیچ بخشی از خاورمیانه به دنبال نداشته است و به استثنای چند نمونه محدود از فروپاشی (مانند سومالی و افغانستان)، حکومتها در سالهای اخیر بسیار قدرت گرفته اند. پس جهانی شدن به جای اعلام مرگ حکومتها در خاورمیانه، جایگاه تازه ای برای آنها فراهم آورده است. در دهه ۱۹۸۰ بیشتر کشورهای در حال توسعه در خاورمیانه و شمال آفریقا با بحرانهای اقتصادی مواجه شدند. این بحرانها به فشارهای داخلی برای آزادسازی اقتصادی منجر گردید و از نظر خارجی فشارهای صندوق بین المللی پول جهت اجرای برنامه تعدیل ساختاری در راستای دریافت وام شد. این گونه سیاستها باعث ترس درباره ناتوانی حکومتها در کنترل اقتصاد ملی شان

گردید. این مسایل سبب شد کشورهای خاورمیانه به سوی توسعه گردشگری جهت ساماندهی اقتصادشان روی آورند و از این طریق در اقتصاد جهانی مشارکت نمایند. در حالی که تقاضا برای رشد گردشگری در ساحل مناطقی همانند لبنان رو به رشد بوده، آگاهیهای بهداشتی و محیطی، آن را به مثابه فرایندی که دارای بسیاری از آثار اجتماعی، فرهنگی و محیطی منفی بر جوامع میزبان نیز هست تبدیل کرده است. همچنین کاهش هزینه های حمل و نقل در سالهای اخیر، زمینه مسافرت در فواصل دور در منطقه را جهت تجربه فرهنگهای خاص فراهم ساخت. این حمل و نقل باعث تنوع در بازار گردشگری بین المللی شد که شامل ظهور اکوتوریسم و مسافرتهاى مخاطره آمیز و گسترش بازارهای گردشگری میراث فرهنگی شد. در مقایسه با نوع ساحلی، این شکل از گردشگری بر سرزمین و تجارب خاص مکانی در خاورمیانه تاکید دارد.

این تغییر در اقتصاد گردشگری جهانی با دوره بحران اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا مصادف بود. کاهش درآمدهای خارجی مثل نفت و نیروی کار و فشار ناشی از برنامه های تعدیل ساختاری، حکومتها را به سوی توسعه گردشگری سوق داد. بدین نحو تاکید شد که باید منابع جدیدی برای ثروت ملی فراهم شده، سرمایه گذاری خارجی تشویق گردیده و با ایجاد شغل و فرصتهای اقتصادی به اقتصادشان کمک شود. سهم گردشگری در خاورمیانه از ۴/۲ در ۱۹۸۰ به ۶/۵ درصد در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت. طی این سالها حکومتها به تشویق سرمایه گذاری خارجی و داخلی در گردشگری از طریق تغییرات مقررات و برداشتن مالیات، تغییرات بیشتر در مکانها و سواحل دست زده اند. به علاوه، تلاشهای زیادی در زمینه جذب درآمدهای بیشتر از طریق میراثهای فرهنگی و جاذبه های طبیعی در کشورهای مراکش، تونس، اردن و ترکیه صورت گرفته است. طی سالیان اخیر بحث از صلح اعراب-اسرائیل و امکان ادغام اقتصاد منطقه، باز شدن مرزهای اردن و امضای معاهده صلح در ۱۹۹۴ بر افزایش گردشگری تاثیر داشته، اما کاهش درآمدهای نفتی باعث نیاز به تنوع در مورد اقتصاد برای منطقه نیز شده است. پیشرو این جریان دبی و بحرین بودند که با ساختن هتل های مدرن و فعالیتهای تفریحی در پی تغییر مسیر سرمایه بوده اند. در حالی که عمان به

گردشگری مبتنی بر جاذبه های طبیعی و فرهنگی روی آورده، عربستان به رغم وجود حج از گردشگری تجاری حمایت چندانی نکرده است. با توجه به نیاز به ایجاد شغل و توان تغییر مسیر جریان گردشگری به داخل، این کشور تورها را به شدت کنترل کرده و به تعداد کمی اجازه ورود داده است.

حکومت های خاورمیانه توسعه گردشگری را بیشتر به این دلیل دنبال نمودند که مهم ترین وسیله کاربردی در جهت ایجاد بازسرزمین سازی بوده است. در قلب این سیستم جهانی، مکانهای با ارزش گردشگری همانند اهرام سه گانه و معابد اقصر در مصر، شهر پترا در اردن، باقی مانده های رومی در ترکیه و شهرهای مقدس فلسطین اشغالی جریانهای گردشگری را جذب نموده اند، ولی بازار گردشگری فرهنگی همچنان که گردشگران در پی مکانهای ناشناخته و متفاوت بیشتری بوده اند، گسترش یافته است. دولت ها هنوز توان خویش را در زمینه جذب درآمد از بازدیدکنندگان در مکانهای گردشگاهی حفظ کرده اند، این در حالی است که حقوق مالکیت جاذبه های گردشگری مثل سایتهای معماری در کنترل حکومت می باشد. همچنین امکانات رفاهی و زیرساختارهای خدماتی اطراف این سایتهای جهت کسب درآمد اغلب تقویت می گردد.

به جای مدل توسعه خطی در گردشگری که مبتنی بر ساحل بوده و بر سرزمین زدایی مبتنی است، دولتهای خاورمیانه به نسخه درون بسته نامشخص طی دو دهه گذشته روی آورده اند. در این مدل بر مواردی همانند قایق سواری، بازی گلف، وجود هتل، رستوران، مراکز فروش و ماشین سواری که همگی در فضای محدود، دور از جامعه، بنا شده اند تأکید می شود؛ به طور مثال دولت تونس از طریق ساختن بندر الکانتوی سعی در ساختن محدوده های بازسرزمین سازی در امر گردشگری داشته است. بسیاری از این گونه موارد در اطراف خلیج عقبه، دریای سرخ و مدیترانه ساخته شده که بازسرزمین سازی در این مجموعه های گردشگری تجربه شده و مبتنی بر محدوده های فضایی بوده است. در این مجموعه ها تجربه مکان از طریق معماری فضای گردشگری تا خود مکان ایجاد شده است. در نتیجه جدایی فضایی بین گردشگران و مناطق غیر گردشگری وجود داشته است؛ به عنوان مثال در بحرین و

دبی توسعه گردشگری اغلب محدود به هتلهای مدرن، مراکز خرید و فروش بوده است، در همان حال عمان و عربستان هنگامی از گردشگری حمایت کرده اند که خود هویت گردشگری را تعیین کرده و تاثیرات اجتماعی آن را بر جوامع خویش به شدت محدود کرده اند.

مطلب دیگر آنکه گردشگری فرامرزی ممکن است باعث تنشهای فرهنگی-سیاسی داخلی شود؛ مانند مورد گردشگری منطقه ای در داخل و بیرون اسرائیل در دهه ۱۹۹۰. ربیکا استین بیان می کند که جریانهای فرامرزی باعث نیاز به دفاع و بازسازی خطوط جدایی ایدئولوژیکی-فضایی اسرائیل خواهد شد که در نتیجه از این طریق مرزهای اطراف سرزمین، فرهنگ و هویت یهودی اسرائیلی تقویت می شود. در حالی که مورد اسرائیل جنبه های مهم و چالش برانگیز زیادی دارد، چالشهای مشابه برای کشورهای دیگر منطقه-همچنان که آنها سرزمینهای شان را بر روی جریانهای گردشگری فراملی باز می کنند-پیش می آید؛ البته این در حالی است که آنها علاقه خویش را به کنترل مرزهای قلمروی تعریف شده ملی در رابطه با امور اجتماعی، فرهنگی و مذهبی حفظ کنند. آینده گردشگری بین المللی در خاورمیانه احتمالاً به وسیله شکافهای فرهنگی-سیاسی سرزمین سازی شده بین مهمان و میزبان تعیین خواهد شد. البته باید دقت داشت که تنها قضیه آینده، صنعت گردشگری منطقه نیست، بلکه مسأله آینده خاورمیانه در شبکه های رو به گسترش جریانهای جهانی فرهنگ و اقتصاد است. در صورتی که اقتصادهای گردشگری ادغام نگردند، اقتصاد خاورمیانه هیچ گاه در اقتصاد جهانی گره نخواهد خورد. اگرچه برخی معتقدند که تغییر رژیم در عراق به دوره ای از فضای باز و صلح آمیز در منطقه منجر می شود، احتمالاً بی ثباتی روزافزون منطقه ای است که جریانهای گردشگری بین المللی و اقتصاد گردشگری را تخریب می کند. تحت تاثیر این بی ثباتی و وجود حملات تروریستی در مناطقی مثل شرم الشيخ در مصر، فضاهای گردشگری در منطقه از زندگی روزانه حذف می گردد.

در هر صورت، حکومتها هنوز زنده اند و حتی در خاورمیانه بعد از گذشت چند دهه از جهانی شدن روزافزون، در بیشتر موارد قوی تر شده و بیش از گذشته در روابط اجتماعی نفوذ دارند. واقعیت آن است که بیشتر حکومتها در پایان قرن بیستم پرداختی حقوقی شان، بودجه

و مقرراتشان را بیشتر کرده اند. آنها همچنین بیشتر محیط قانون گذاری را که سرمایه فرامرزی در آن توسعه می یابد، در کنترل خود داشته و یا آن را ایجاد کرده اند؛ برای مثال، دولتها سود و فعالیتهای شرکتهای جهانی را با ضمانتهای مالکیتی، کدهای سرمایه گذاری، مقررات پولی، رژیمهای مالیاتی، قوانین کار و حمایت سیاسی تسهیل می کنند. آنها همچنین معماری مقررات برای امور مالی جهانی را از طریق حذف کنترلهای دوجانبه، ایجاد مشروعیت برای شعبه های فراساحلی، ایجاد بانکهای خارجی و امنیت برای فعالیتهای شرکتهای، اجازه مالکیت و اقامت به افراد خارجی وابسته به شرکتهای و... توسعه و گسترش داده و زمینه آن را فراهم می نمایند. اگر حکومتها از این فرایند حمایت نکنند، جهانی شدن در سطح گسترده ای شکوفا نخواهد شد، همچنان که سازمانها و انجمنهای تجاری فرا حکومتی، مانند سازمان تجارت جهانی، به حد کافی توسعه نخواهند یافت.

ژئوپلیتیک امنیت در عصر جهانی شدن: تداوم قدرت

تأثیر جهانی شدن بر خاورمیانه به صورت متجانس نمودن آن نیست، بلکه دارای پیامدها و نتایج چند بعدی و متنوعی است. به هر حال هیچ نقطه ای پنهان از روند جهانی شدن نیست و خاورمیانه نیز بخشی از فرایند جهانی شدن می باشد. ایوانز معتقد است که توسعه اقتصادی و فرایندهای مدرنیزاسیون در ادغام اقتصادهای سنتی در خاورمیانه موفق نبوده است. برنامه تعدیل ساختاری نیز که یکی از اشکال جهانی شدن اقتصاد محسوب می شود، این وضعیت را تغییر نداده است؛ چرا که این گونه برنامه ها اساساً به نفع کشورهای غربی است. براساس نظری، تغییر شکل ناموفق اقتصادی به گسترش بحث خشونت سیاسی هم به وسیله دولت و هم نیروهای اپوزیسیون شده است. در خاورمیانه، اپوزیسیون اصلی اسلام گراها می باشند که به مثابه یک نیروی سیاسی بالقوه نگریسته نمی شوند، بلکه تهدیدی برای ثبات سیاسی قلمداد می شوند. جهانی شدن و نتایج آن آثار زیادی بر حکومتها داشته است، گرچه تفاوتهای قابل توجهی بین آنها وجود دارد. روند عمومی در خاورمیانه تا حدودی بدین صورت است که حکومتها تلاش کرده اند موقعیت سابق قدرتشان را حفظ نمایند، گرچه

تقاضای رو به رشدی در سطوح مختلف برای تغییر نیز وجود دارد.

به رغم جهانی شدن، توجه جهانی همچنان بر کشمکشهای نظامی و سیاسی بر سر قلمروهای سرزمینی در خاورمیانه استوار مانده است. سالها پیش صدام با هدف در تنگنا قرار دادن بازار جهانی نفت، به تهاجمی علیه کویت مبادرت ورزید و نفت به عنوان یک فرآورده سرزمینی، تجسم عالی جاه طلبیهای وی بود. در کشمیر، هند و پاکستان بر سر تسلط بر مردمی با یکدیگر رودر رو هستند که هیچ یک قادر به کنترل کامل آنان نخواهند بود. برخورد های مشابهی را می توان در سایر نقاط خاورمیانه و شمال آفریقا مانند اریتره، رواندا، بروندي و اسرائیل مورد اشاره قرار داد. این نمونه ها ناظر بر گذشته هستند، اما کشورهای خاورمیانه چون به تولید فرآورده های حاصل از زمین ادامه می دهند، ناچار هم چنان به سرزمین و قلمرو تعلق خاطر دارند. در حالی که آب در مقایسه با موضوعاتی همانند تروریسم، سلاح های هسته ای و کشتار جمعی، دیکتاتوری و نفت فراموش شده است، واقعیت آن است که دسترسی به آب در خاورمیانه مسأله مرگ و زندگی است و پیامدهای سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی فراوانی را در پی دارد. در رسانه ها، گفتگوهای عمومی و سیاسی از «جنگ آب» در آینده در مورد مناطق خشکی همانند خاورمیانه اغلب سخن می رود. آب به گونه ای طبیعی به کالایی به اهمیت نفت تبدیل شده است؛ همان گونه که معاون بانک جهانی گفت: «در حالی که در قرن بیستم جنگها در خاورمیانه به دلیل وجود نفت بود، جنگهای قرن بعد به خاطر آب به وجود خواهد آمد.» البته این طور نیز بیان شده که خاورمیانه در مرز بحران بزرگی در زمینه آب قرار دارد و حتی افرادی معتقد به ایجاد اغتشاشات و هرج و مرج در آینده ای نه چندان دور می باشند. در این زمینه حتی گاردین آن را واقعی ترین تهدید برای خاورمیانه می داند. در مقابل این برداشتهای بدبینانه، عده ای نیز به تبدیل آب به ابزاری برای همکاری منطقه ای در آینده اعتقاد دارند. به طور کلی باید گفت نیازهای روزافزون به آب در خاورمیانه به دلیل افزایش جمعیت، رشد صنایع و کارخانجات و نیازهای روبه رشد بخش کشاورزی، تنشهایی را در مقیاس محلی برای این بخش از جهان به دنبال خواهد داشت.

برخی افراد همانند پل ارلیچ نویسنده کتاب بمب جمعیتی بر این باورند که سرزمین بار

دیگر اهمیت خواهد یافت. استدلال این افراد آن است که منابع نفت خاورمیانه و سایر نواحی به انتها خواهد رسید؛ از زمینهای حاصل خیز کاسته می شود؛ منابع آب به خصوص در نواحی خشکی همانند این منطقه خواهد خشکید؛ شمار جمعیت در نسبت با تامین منابع طبیعی و مواد غذایی افزایش خواهد داشت؛ این فرایندها جهان را به وضعیت سده های هجدهم و نوزدهم باز خواهد گرداند و برخورد بر سر قلمرو بار دیگر منشاء بروز ستیزها خواهد شد. در همین حال، احیای گسترده قومی و مذهبی در اثر جهانی شدن به گسترش قابل ملاحظه جنگ میان کشورهای خاورمیانه و آفریقا از قبیل: افغانستان، سودان، اریتره، سومالی و پاکستان منجر خواهد شد. براین اساس، تصور سنت گرایانه از امنیت و نقش زور در آن نه تنها هنوز اعتبار خود را از دست نداده، بلکه با نگرانیهای بیشتری نیز همراه شده است. برای تعدیل و اصلاح دیدگاه معتقد به پایان قلمرو سرزمینی، باید یادآور شد که قلمرو سرزمینی هنوز شکل قدرتمندی از دفاع در نظام بین الملل داشته، از اهمیت زیادی برخوردار بوده و حتی در میان حکومتهای ضعیف مثل بیشتر کشورهای خاورمیانه از اهمیت به مراتب حیاتی تری برخوردار است. نظم نوین جهانی که به وسیله جرج بوش پدر بیان شد، یکی از مواردی است که بیانگر ارتباط متقابل قدرت و سرزمین است. به هر حال در شرایط جهانی شدن، مداخله گرایی قدرتها در دیگر سرزمینهایی که فاقد قدرت مقابله با ابرقدرتند، وجود دارد؛ برای نمونه، در حالی که ایالات متحده در کشورهایی چون فرانسه و چین توان دخالت ندارد، در سرزمینهای خاورمیانه که حکومتهای آنان ضعیف است دخالت می کند؛ جنگ خلیج فارس، افغانستان و عراق از جمله این موارد است.

اگرچه برخی کشورهای در حال توسعه به لحاظ اقتصادی در آستانه ورود به جهان توسعه یافته قرار دارند، آزادی سیاسی و احترام به قانون؛ یعنی دو مولفه ای که در طول تاریخ مطمئن ترین عوامل پیش گیری از تجاوز بوده اند، لزوماً پا به پای توسعه اقتصادی این کشورها رشد نکرده است. همه این کشورها به دنبال دسترسی به مواد اولیه ای هستند که در واقع موتور محرکه توسعه است. بسیاری از آنها همچنان جنگ را به عنوان راهی مشروع برای تحقق اهدافشان می بینند. برای بسیاری از این کشورها توسعه قلمروی سرزمینی شان اگر هیچ

دلیل دیگری نداشته باشد، دست کم به لحاظ کسب وجهه همچنان یک تمایل اساسی است. ممکن است تجاوز مسلحانه تنها روش و یا حتی اولویت اول مورد نظر این کشورها نباشد، ولی اشغال خاک دیگران به ویژه برای کشورهایی با حکومت‌های خودکامه، همچنان هدفی مشروع به شمار می‌رود و دموکراسی‌های توسعه یافته نیز با توجه به منافع اقتصادی و راهبردی شان از تأثیرات آن بی‌نصیب نمی‌مانند.

به نظر می‌رسد در خاورمیانه، وجه غالب نظام حکومت ملی دست نخورده باقی خواهد ماند، گرچه برقراری آن ابتدا با هرج و مرج همراه بوده و پایان جنگ سرد نیز تأثیری بر تقویت انگیزه ضعیف حرکت به سمت تفکر جمعی نداشته است. در دوران سابق چارچوب امنیتی ثابتی به ویژه در آسیا و خاورمیانه و در دیگر نقاط برپا گردید که با زوال شتابان این چارچوب، برخی کشورها با ضمانت‌های امنیتی تضعیف شده و فضایی نامناسب‌تر برای همکاری‌های اقتصادی مواجهند و برخی دیگر آزادی عمل بیشتری برای تعقیب سیاست‌های خود احساس می‌کنند. البته این تغییر از ارزش و اهمیت بالقوه اثرات جمع‌گرایی که از جهات دیگری بر می‌خیزد نمی‌کاهد، اما پایان جنگ سرد بی‌تردید کشورهای واقع در این مناطق را به استقلال هرچه بیشتر ترغیب می‌کند و زمینه را برای تحقق آن فراهم می‌آورد.

در حالی که گفته می‌شود در عصر جهانی شدن، شکل سرزمینی جنگ تغییر می‌کند، جنگ‌های این دوره نیز از اشکال سرزمینی برخوردار بوده است. ظهور پیوندهای جهانی ممکن است باعث تضعیف جنگ‌های بین‌الدولی شود، ولی به اشکالی دیگر حکومت‌ها را تشویق به کاربردهای داخلی خشونت‌های مسلحانه می‌نماید. مناقشات سرزمینی نمی‌تواند بدون توجه به دو فرایند مرتبط و هم‌زمان؛ یعنی هژمونی‌ها و توازن جمعیتی، و ماهیت متغیر روابط قدرت فهمیده شود. اشکال متغیر سرزمینی انعکاس‌دهنده توازن جمعیتی بین اکثریت و اقلیت بوده؛ حتی در دنیای جهانی شده ما اینکه توازن جمعیتی - سرزمینی از طریق نسل‌کشی و تبعید قومی قابل حل است یا خیر، ناشناخته است. در مورد قبرس و لبنان، حرکت جمعیت‌ها در ۲۰ سال اخیر فضا‌های متجانس قومی را خلق کرده که بعید است به شکل سابق بازگردد. در مورد اسرائیل - فلسطین، جریان رو به بیرون آوارگان فلسطینی و جریان رو به درون یهودیان،

جدایی سرزمینی - قومی ایجاد کرده است که احتمالاً زمینه به وجود آمدن سرزمینهای یکدست - با توجه به تقاضا برای بخش بندیهای مجدد - را فراهم نخواهد کرد.

در جهانی که با باز شدن روزافزون مرزها روبه رو هستیم، در مواردی چون فلسطین و قبرس، با دیالکتیکی از باز شدن جهانی آنها و بسته شدن آنها مواجه می شویم. درگیریهای آینده به احتمال قوی در امتداد همان خطوط مشخص ژئوپلیتیکی و فرهنگی رخ می دهد که هزاران سال است آنها را از یکدیگر جدا کرده است. این خطوط تاریخی از اروپای شمالی و جنوبی شروع شده، در منطقه بالکان به هم می رسد و سپس از خاورمیانه عبور کرده، تا اوراسیا امتداد می یابد و از آنجا به طرف کرانه های اقیانوس هند، و سپس به طرف شبه جزیره مالاکا و مجمع الجزایر اندونزی پایین می رود. این خطوط ژئوپلیتیکی همچون گذشته شاهد درگیریهای قومی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی خواهند بود. استراتژیست ها پیش بینی می کنند که عدم ثبات و درگیری ناشی از نا آرامیهای فرهنگی و جنگهای منطقه ای حاکم بر کشورهای مرزی و یا اضمحلال کشورها از درون، مشخصه قرن بیست و یکم است.

در حالی که در تمام قرن بیست و یکم، افزایش جمعیت [در سال ۲۰۴۰ به اوج می رسد]، کمبود منابع غذایی، منابع خاک، فقر [به دلیل تداوم ۱۸ درصد GDP برای کشورهای فقیر]، تغییرات بد آب و هوایی، بیماری [مثل ایدز]، کویر زایی، کمبود آب و... سبب مهاجرت می شود؛ این گونه موارد و نیز همراهی مافیای جهانی ضرورت وجود دولت - ملتهای قوی و البته به همراه مرزهای قوی را نمایان می سازد. اگر جهانی شدن به معنای فرایند ایجاد معارضات فرامرزی و تشکیلات فراسرزمینی به هزینه دولت - ملتهاست، پس این فرایند بسیار تناقض آمیز است. اگر حکومت، شامل قوی ترین آنها، توانایی بازیگری سیاسی فراتر از مرزهایش را ندارد و به وسیله شرکتهای سازمانهای مردم نهاد، شبکه ها و تشکیلات بین المللی کنار زده شده است، پس ما روند ضد جهانی شدن را هم مشاهده می کنیم؛ چراکه افکار ملی عملاً کاهش سود دولت داخلی را مشاهده می کند و فشار بین المللی زیاد می شود. سیستم بازار جهانی و شبکه های فراملی که توان حکومت را به اقتدار محلی تقلیل می دهد، توان مقابله با تهدیدهای اجتماعی و سیاسی چندجانبه را ندارد؛

چراکه وسیله ای برای مبارزه نخواهد داشت. تروریسم بین الملل، قاچاق، دزدی تجاری، مافیا، جریانات مبارز و راهبرد واکنش ملی از بازمانده های محلی سیستم جهانی اند. سقوط سیستم بین الملل نه به دلیل جنگ های بین حکومتی مثل ۱۹۱۴ خواهد بود، بلکه به دلیل عدم وجود حکومت، وجود تروریستها، بحران اقتصاد ملی، بحران در بازارهای مالی و سیاسی شدن مجدد حکومت ملی می باشد؛ نمونه و مثالهایی که در خاورمیانه بسیار آشکار است.

ملت، هویت و ملی گرایی سرزمینی در عصر جهانی شدن

کوهن پیکربندی نظام جهانی در قرن آینده را ناشی از ظهور نیروهای ساختارزدای ملی گرامی داند. وی در تشریح تکثیر و زایش کشورهای جدید می گوید: «جمعیت های متفاوتی که در سرزمین های مختلف وجود دارند، در پی دستیابی به استقلال و تشکیل حکومت به رغم هزینه های زیاد و سنگین هستند.» وی این نیروهای ساختارزدا را در مدلهایی همانند مستعمرات، وابستگیها، پیرادرونوم ها و همچنین نواحی خودمختار، مشترک المنافع، تحت الحمایه و غیره می بیند. به علاوه گروه های جدایی طلب و تجدید نظر طلبی وجود دارند که خواهان مبارزات سیاسی و نظامی برای استقلال اند. حدود ۵۰۰ واحد در این گروه جای دارند که نیروهای ساختارزدایی مهمی در خاورمیانه را برای سالیان پیش روی تشکیل می دهند؛ مانند اریتره، پولیساریو، کردها و فلسطینی ها. به نظر کوهن طی سالیان آتی سودان جنوبی، ساحل غربی فلسطین راه استقلال خویش را می یابند. وی همچنین ادامه می دهد: «همچنان که حکومت های میزبان فرسایش اقتصادی، نظامی، روانی و سیاسی بیابند، راه برای موفقیت مبارزات استقلال طلبانه نیروهای ملی گرا باز خواهد بود.» برای بسیاری از گروه های قومی آرمان دولت-ملت به صورت جاذبه ای قوی باقی است، همانند مبارزات کردها و چینی ها در دهه ۱۹۹۰. همچنین این اعتقاد وجود دارد که در خاورمیانه و به طور کلی جنوب، در مواجهه با سرزمین زدایی اقتصاد سیاسی جهان، استقلال بهترین گزینه جهت تعقیب امنیت سیاسی اقتصادی است. به گونه ای طعنه آمیز، جهانی شدن ممکن است که واقعاً در خواستها برای دولت-ملتها و سرزمین های مجزا و مستقل را تقویت کند تا اینکه کم

نماید. از سوی دیگر، سقوط کمونیسم سبب پیدایش شکل دیگری از ملی گرایی گردید که همانا اتحاد ملی بود؛ این امر درباره یمن مشهود است.

تعییری همانند «بازگشت به قبیله گرایی در جنوب» شرحی بوده بر اینکه حکومت در بعد از جنگ سرد اغلب در گیر مباحث جغرافیای نژادی و قومی شده است. ظهور جنگ در خاورمیانه و شمال آفریقا در دهه ۱۹۹۰ اغلب دال بر بازگشت به قبیله گرایی بی منطق است. ملی گرایی خشن در الجزایر، ترکیه و میان اعراب به وسیله خطرات و اشکال غیرقابل پیش بینی دشمنی قومی و بنیادگرایی مذهبی همراه شده است. چنان که در جنوب روسیه یعنی چچنی ها به جهانیان نشان دادند که قدرتهای بزرگ سابق نمی توانند در مقابل آمادگی مردان و زنانی که برای استقلال می میرند، کاری از پیش ببرند. چنان که اسمیت در این زمینه می گوید: «تمامی مشکلات در ارتباط با قبیله گرایی در جنوب در مناطق حفره ای بربریت باقی مانده، و این در حالی است که شمال خواب ادغام اقتصاد بازار جهانی را می بیند.» از این رو است که آنتونی اسمیت، نظریه پرداز برجسته ملی گرا، از احیای ملی گرایی سخن می گوید. وی معتقد است که ستیزهای پایدار در خاورمیانه و نواحی دیگر ملی گرایی را دوباره در کانون امور جهانی قرار داده است.

پیوند روان شناختی میان مردم و سرزمین، تکامل یافته و به تکامل خود ادامه خواهد داد. آنچه باید در نظر داشت، این است که آیا این پیوند با سرعت کافی و با ظرفیت لازم برای سازگاری در پاسخ گویی، تکامل می یابد یا خیر؟ الگوهای اقتصادی و فنی جهانی به سرعت تکامل می یابند و بدین ترتیب، بخش عظیمی از بشریت ممکن است خود را از حیث عاطفی وابسته به برکه هایی کوچک و در وضعیتی بیابد که خواسته های آنها اقیانوسی است. با وجود این، بسیاری از شرایطی که باعث رشد جوامع ملی شده اند، به رغم جهانی شدن سریع، پایدار مانده است. بازرگانی و صنعت قدیمی وابسته به قلمرو و با ظهور سرمایه داری جهانی از بین نرفته است. به همین ترتیب، هیچ نشانه ای حاکی از زوال و تبدیل شدن حکومتها به پدیده ای زائد به چشم نمی خورد. در همین حال با تقویت زبانهای ملی، جشنواره ها و اعیاد ملی، زیرساختهای ملی، تاریخ نگاری ملی و غیره، بعید به نظر می رسد که

در کوتاه مدت یا حتی میان مدت از بین بروند. همچنین اشتباه است که فرض کنیم روند روبه رشدی از سرزمین زدایی و بی اهمیت شدن میهن در میان ملتهای خاورمیانه وجود دارد. به طور مثال پس از سقوط صدام، مردم عراق بیش از پیش نسبت به اشغال سرزمینشان حساس شده اند. در حالی که آنان در زمان صدام به هیچ وجه توان و شجاعت کافی در جهت اعتراض به کوچک ترین موارد را نداشته اند، در زمان اشغال نه تنها اعتراضات را به خیابانها می کشانند بلکه در راه وطن خویش نیز جان را فدا می کنند.

در بحث مهاجرت از خاورمیانه به کشورهای اروپایی و آمریکایی سرزمین نیز تاثیرگذار است. در جهانی که به طور فزاینده در حال تقسیم میان طبقه فقیر و غنی است، به نظر می رسد که مقرر بوده تا اروپا به یک دژ امتیاز بدل شود؛ دژی که توده های محروم جهان سوم، آن را محاصره کرده و ناچارند برای کسب حتی امتیاز اندکی، به داخل استحکامات آن نفوذ کنند. در سال ۱۹۹۳، مرزهای داخلی میان دوازده عضو جامعه اروپا - اتحادیه اروپا - برداشته شد تا مردم، کالاها، خدمات و سرمایه آزادانه حرکت کنند. در همین حین، تلاشهایی صورت گرفت تا مرزهای خارجی مشترک برای دشوارتر کردن ورود مهاجران و اقامت پناه جویان، تقویت شود. این امر تاحدی به دلیل سقوط کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی، منازعات خاورمیانه، آفریقا و آسیای جنوبی و نابرابریهای روزافزون جهانی، که باعث حرکت جمعیتها به سوی اروپای غربی شد بوده است. البته قواعد بین المللی حمایت کننده از پناه جویان و انسانهایی که مجبور به مهاجرت شده اند نیز کافی به نظر نمی رسد. اکثر این انسانها در خاورمیانه، آفریقا، آسیا یا حتی آمریکای لاتین یافت می شوند و یا در حال گریز از کشورهای جنوبی به کشورهای شمالی هستند. در سال ۱۹۹۲ میلادی، کمیته پناهندگان آمریکا رسماً اعلام کرد که ۹۰ درصد از پناهندگان در جهان سوم قرار دارند، «این در حالی بود که در سال ۱۹۸۹، طبق سرشماری سالانه پناهندگان جهان، تعداد کل پناهندگان ۱۵ میلیون نفر اعلام شد که در کشورهای خاورمیانه مثل پاکستان، ایران، اردن، و نه در کشورهای شمال زندگی می کنند».

هم اکنون بسیاری از این کشورها برخلاف گذشته مرزهایشان را بر میلیونها انسان که

مجبور به جلای وطنشان هستند، می‌بندند. در بسیاری از کشورهای میزبان، آوارگان به مثابه تهدیدی برای طبیعت فیزیکی و امنیت حکومت میزبان دیده می‌شوند. شدت این امر طی سالیان آتی با ورود هرچه بیشتر جمعیت جوان به بازارهای کار مشخص می‌گردد؛ یعنی به رغم وجود تبلیغات مربوط به جهانی شدن و جهان بدون مرز برای سالهای پیش روی، شاهد دخالت و به کارگیری هرچه بیشتر نیروهای دولتی در کشورهایی همانند پاکستان در ارتباط با کنترل، حفاظت و سازمان دهی سرزمین یا به عبارتی کامل تر سرزمین محوری خواهیم بود. روندها و اعمال کنونی حکومت‌های جنوب از جمله در خاورمیانه حکایت از تداوم اهمیت سرزمین در جریان شهروندی دارد. علاوه بر این، گرایشهای قدرتمندی نیز در جهت ملی‌گرایی انحصارطلبانه و نژادپرستی در اکثر نقاط جهان دیده می‌شود. بنابراین، نابه‌جا به نظر می‌رسد که استدلال کنیم به شهروندی پساملی دست یافته ایم. دولت-ملت هنوز اصلی‌ترین نقطه ارجاع شهروندی است و این گونه به نظر می‌رسد که چنین وضعیتی دست کم در خاورمیانه همچنان ادامه خواهد یافت. با وجود جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ، شهروندی جهانی باید به اذعان به واقعیت جهان دولت-ملتها ساخته شود. علاوه بر این، شهروندی در یک جامعه جهانی نیازمند ارایه تفسیری جدید از مرزهای حکومت است.

نتیجه‌گیری

نکته اساسی مقاله حاضر آن است که سرزمین عاملی پویا بوده و به صورت ایستا درک نمی‌گردد. به علاوه، صحیح نیست که بیان نماییم هیچ تحولی در ارتباط با تاثیر و نقش سرزمین در معادلات خاورمیانه صورت نگرفته است. خاورمیانه، هرچند نه به اندازه کشورهای شمال، متأثر از فرآیند جهانی شدن در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوده است؛ همانند بحرانهای مالی اخیر در بازارهای بورس و تاثیر آن بر اقتصاد منطقه. فراقلمروسازی و فرایندها و پدیده‌های فراسرزمینی همانند ارتباطات راه دور، اینترنت، ماهواره‌ها، شرکتهای فراملی، بازیگران دولتی و غیره در فضای روابط بین‌المللی خاورمیانه هم اکنون حضور دارند، اما خاورمیانه نسبت به نواحی دیگر مثل اتحادیه اروپا، آمریکای شمالی

و آسیای شرقی و جنوب شرقی دیرتر وارد فرآیند جهانی شدن گردیده و هنوز در ابتدای راه سرزمین زدایی است. حکومت‌های خاورمیانه با حساسیت زیاد نسبت به فضای سرزمینی و مرزهای خویش نگران هستند و هنوز در میان ملت‌های خاورمیانه نگرش‌ها و احساسات فراسرزمینی مثل «کره زمین به مثابه خانه ما» به دلیل خلیات، علایق مذهبی و فرهنگ و اقتصاد متفاوت با سایر نواحی به وجود نیامده است. از این رو، بحث جهان بدون مرز همانند اتحادیه اروپایی برای این بخش از جهان به دلایل واقعیت‌های متفاوت ژئوپلیتیکی و جغرافیایی قابل پیش بینی نیست.

هدف این مقاله مقاومت در برابر قلمروزدایی نیست، بلکه نشان دادن و اثبات قواعد و قوانین سرزمین-محوری در این بخش از جهان می باشد. هرچند دوران سرزمین-محوری مبتنی بر وستفالیای در برخی موارد مورد چالش واقع شده است، آنچه برای خاورمیانه در حال اتفاق است تقابل جریان‌ها و حوادث فراقلمروگرا و قلمروگرا می باشد. درست است که امروزه بیماری‌هایی همانند آنفلوآنزای مرغی، طاعون گاوی و وبا مرزها را نشناخته و تمامی قلمروهای کشورهای خاورمیانه را دربر می گیرد، ولی دولتها نیز با بستن مرزها و حفاظت‌های سرزمینی به تقابل بر می خیزند. گرچه اخیراً شاهد تصویب پول واحد برای کشورهای عربی خلیج فارس بودیم، ولی این فرایند مبتنی بر یک واقعیت جغرافیایی یعنی خلیج فارس است. واقعیت آن است که دولت هنوز بازیگران اصلی فضای سرزمینی خاورمیانه بوده و آرایش پدیده‌ها، حفظ نظم و سازمان دهی منابع این منطقه را برعهده دارند، اما آنچه در حوزه‌های سیاست و امنیت منطقه طی سال‌های اخیر روی داده، سرزمین-محور و مبتنی بر روابط کلاسیک حکومت-محور بوده است. هنوز هم درک روابط و فضای سیاسی خاورمیانه بدون توجه به مناسبات دوجانبه و چندجانبه کشورهای این منطقه نامفهوم است. کما اینکه جنگ‌ها، منازعات و قواعد و قوانین امنیت نیز حکومت-محور است. حمله عراق به کویت و جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس و نیز حمله به افغانستان بر اساس راهبرد سرزمینی همان گونه که دیوید هلد و میثایل مان بیان می کنند، بوده است. برنامه هسته‌ای ایران، تهدیدهای آمریکا و اسرائیل درباره حمله به ایران و هشدارهای جمهوری اسلامی را نمی توان از زاویه سرزمین زدایی

تحلیل کرد. در حالی که میلیون‌ها بیننده جهانی شاهد محرومیت‌های فلسطینیان و فشارهای اسرائیل بر آنان از طریق گیرنده‌های خویش بودند، ولی فشارهای افکار عمومی مسلمانان، اعراب و جهانیان مصر را به باز نمودن مرزهایش وادار ساخت. هر آنچه در حال اتفاق است، هم اکنون مبتنی بر حکومت-محوری و سرزمین-محوری البته با نگاهی فراوستانیایی است. به یقین این انحصار تا سالیان دور خواهد شکست، گرچه پیش‌بینی‌ها هنوز زود است؛ این نکته را نیز باید اضافه کرد که جغرافیای خاورمیانه به خصوص در ارتباط با ژئوپلیتیک آب، مقاومت‌های مذهبی و فرهنگ متمایز آن، ما را در زمینه سرزمین‌زدایی روزافزون دچار تردید می‌کند.



منابع:

- اسکیلز، رابرت اچ، جنگ آینده، مترجم عبدالمجید حیدری، تهران: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۴.
- بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران، ۱۳۸۳.
- حیدری فر، محمد رئوف، تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده جغرافیا، ۱۳۸۵.
- درایسدل، الاسدیر، و جرالداچ. بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹.
- سجادیپور، سید کاظم، جهانی شدن: برداشتها و پیامدها (مجموعه مقالات)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۱.
- سلیمی، حسین، نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
- شولت، جان آرت، نگاه موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، مترجم مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- شولت، جان [یان] آرت، در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران، ۱۳۸۳.
- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه، فرهنگ، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- کاگلر، ریچارد ال، استراتژی نظامی وضعیت نیروی آمریکا در قرن بیست و یکم، مترجم احمد رضا تقاء، تهران: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۰.
- کلارک، یان، جهانی شدن و نظریه روابط بین الملل، مترجم فرامرز تقی لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲.
- کیلی، دی، جهانی شدن و جهان سوم، حسن نورایی بیگدخت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۰.
- گل محمدی، احمد، جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
- لگرین، فیلیپ، جهان باز: واقعیت جهانی شدن، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۲.
- مجتهدزاده، پیروز، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- مجتهدزاده، پیروز، امنیت و مسایل سرزمینی در خلیج فارس: جغرافیای سیاسی دریایی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- مک گرو، آنتونی، جی، دولت ملت و جهانی شدن، مترجم سید علی مرتضویان، مجله ارغنون، شماره ۲۴، ۱۳۸۳.
- مویر، ریچارد، دیدگاههای نو در جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- هاگت، پیتر، جغرافیا: ترکیبی نو، جلد دوم، مترجم شاپور گودرزی نژاد، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
- هلد، دیوید و آنتونی مک گرو، جهانی شدن و مخالفان آن، مترجم مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- Allen, C. *Unruly Spaces: Globalization and Transnational Criminal Economies*, in: Conway, D. and N. Heynen (eds). 2006, *Globalization's Contradictions: Geographies of Discipline, Destruction and Transformation*, London and New York: Routledge.

- Ben, G., *Global Liberalism, Local Populism: Peace and Conflict in Israel/Palestine and Northern Ireland*, Published by Syracuse University Press, 2006.
- Cairo, H., "The Field of Mars: Heterotopias of Territory and War," *Political Geography*, 2004, 23(8).
- Cohen, S.B., "The Emerging World Map of Peace," in: *The Political Geography Of Conflict and Peace*, 1991.
- Conway, D. and N. Heynen (eds). *Globalization's Contradictions: Geographies of Discipline, Destruction and Transformation*, London and New York: Routledge, 2006.
- Daniels, P., *Human Geography*, Issues for 21 Century, Prentice Hall, 1998.
- Dodds, K., *Geopolitics in Changing World*, Prentice Hall, Pearson Avocation, 2000.
- Eickelman, D., *Muslim Politics*, Princeton University press, 1996.
- Gereffi, 1996, *The Elusive Last Lap in the Quest for Developed Country*, in: Mittelman, J., (Ed), *Globalization*, Lynne Rienne, London, 1996.
- Glassner, M.I. and chuck fahrer, *Political Geography*, Third Edition, New York John Wiley and Sons, 2004.
- Glick-Schiller, N., "From Immigration to Transmigration," *Anthropological Quarterly*, 1995, 68 (1).
- Guehenno, J-M., *The End of the Nation-State*, University of Minnesota Press, Minneapolis, MN, 1995.
- Hirst, P. and Thompson, G., *The Futur of Globalization*, Internet, 2002.
- Hutch, J., Ethnicity and Modern Nations, *Ethnic and Racial Studies*, 2000, 23(4).
- HAZBUN, W., "Globalisation, Reterritorialisation and the Political Economy of Tourism Development in the Middle East," *Geopolitics*, Vol. 9, No. 2, Summer 2004.
- Johnston, R., *Dictionary of Human Geography*, Oxford, 2004.
- Keshavarzian, A., Mapping Translational Networks in the Middle East: Local Logics and Global Processes, Workshop 6, Mediterranean Programme 9th Mediterranean Research Meeting, 2008.
- Knox, p., *Places and Regions in Global Context: Human Geography*, Prentice Hall, 1998.
- Kofman, E., "Contemporary European Migrations, Civic Stratification and Citizenship," *Political Geography*, 21 (2002).
- Kong, L., "Globalization and Singaporean Transformation," *Political Geography*, 18 (5), 1999.
- Liniakumpu, A., *Globalization and State in Middle East*, Tampere Peace Research Institute, 2003, www.uta.fi/139apir

- Loesher, g., “Protection and Humanitarian Action in the Post Cold War Era,” in: Zolberg, A. R., *Global Migrants, Global Refugees: Problems and Solutions*, New York, Brghahn Book, 2001.
- Marden, P., “Geographies of Dissent: Globalization, Identity and the Nation,” *Political Geography*, 1997, 16 (1).
- Megeoran, W., “International Boundaries and Geopolitics” *Political Geography*, 2003, 22 (7)

